

سیاست‌های نوین اقتصادی (NEP) و وظایف تشکیلات آموزش سیاسی^۱

گزارش به دومین کنگره سراسری تشکیلات آموزش سیاسی روسیه
۱۷ اکتبر ۱۹۲۱ [۱]

سخنرانی ولادیمیر ایلیچ لنین در ۱۷ اکتبر ۱۹۲۱

برگردان: رضا سپهر

رفقا، قصد من آن است که این گزارش، یا بهتر است بگویم سخنرانی را، به سیاست‌های نوین اقتصادی، آن‌گونه که من می‌فهمم، و وظایف ناشی از این سیاست، در بخش‌های آموزش سیاسی حزب، اختصاص دهم. من فکر می‌کنم کاملاً اشتباه است اگر گزارش‌ها تنها محدود به مشکلاتی شود که در چهارچوب یک کنگره خاص می‌گنجد، ما باید به مجموعه اطلاعاتی که به طور عموم در حزب و یا در جمهوری شوراها می‌گذرد بپردازیم.

تغییر ناگهانی سیاست دولت شوروی و حزب سوسیال دموکرات
کارگری روسیه.

من در عین آن‌که به هیچ وجه منکر ارزش چنین اطلاعاتی نیستم و معتقدم که برگذاری کنفرانس در پاسخ به مشکلات سودمندا است، با این وجود متوجه شده‌ام که نقص اصلی اکثر جلسات کنگره‌های ما در این است که آنها به طور مستقیم و فوری با مشکلات عملی در ارتباط نیستند. به نظر من نقایصی وجود دارد که می‌خواهم هم در رابطه با آنها، و هم در رابطه با سیاست‌های نوین اقتصادی صحبت کنم.

من در مورد سیاست‌های فعلی اقتصادی به طور خلاصه و به شکلی کلی صحبت خواهم کرد. رفقا، اکثریت قاطع شما کمونیست هستید، و علی‌رغم اینکه برخی از شما بسیار جوان هستید، اما همگی در اجرای سیاست‌های عمومی ما در سالهای اولیه انقلاب

^۱ انتشار اول در Vtoroi Vserossiishy syezd politprosvetov. Buleten syezda (بولتن دومین کنگره سراسری تشکیلات آموزش سیاسی سراسر روسیه) شماره ۲، ۱۹ اکتبر ۱۹۲۱؛ بر اساس نسخه تصحیح شده بولتن توسط لنین.

منبع: مجموعه آثار لنین چاپ دوم، انتشارات انگلیسی پروگرس، مسکو: ۱۹۶۵، جلد ۳۳، صفحات ۶۰-۷۹

کپی الکترونیکی، آرشیو آثار لنین، ۲۰۰۲: (www.marx.org)

تلاش فوق‌العاده‌ای کرده‌اید. اینک پس از به ثمر رسیدن بخش بزرگی از این وظایف، مطمئناً متوجه شده‌اید که تغییراتی ناگهانی در سیاست‌های اقتصادی دولت شوروی و حزب کمونیست اتفاق افتاده، سیاست‌های جدیدی که ما آن را در مقایسه با گذشته، سیاست‌های نوین اقتصادی می‌نامیم.

اگرچه در اصل، این سیاست نوین بیش از سیاست‌های اقتصادی پیشین ما حاوی عناصر قدیمی‌ست.

چرا این را می‌گوییم؟ زیرا سیاست اقتصادی قبلی ما، اگر نگوییم که چندان حساب‌شده نبود (که به طور عمومی در شرایط حاکم در آن زمان چندان هم قابل محاسبه نمی‌توانست باشد)، تا حدودی بر اساس فرضیات حرکت می‌کرد - شاید بتوان گفت بدون محاسبه فرض شده بود - که در اقتصاد ما یک‌گذار مستقیم از روسیه کهن. به تولید و توزیع دولتی بر اساس خطوط کمونیستی رخ خواهد داد.

اگر نوشتجات اقتصادی ما که خود در گذشته منتشر کرده بودیم به یاد بیاوریم، اگر به یاد بیاوریم که کمونیست‌ها قبل از انقلاب و بلافاصله پس از کسب قدرت در روسیه چه نوشته بودند - به عنوان مثال، در آغاز سال ۱۹۱۸، هنگامی که اولین تهاجم سیاسی به روسیه قدیم با یک پیروزی خیره‌کننده به پایان رسید، زمانی که جمهوری شوراهای قدم به عرصه حیات گذاشت، دورانی که روسیه تکه‌پاره شده از خاکستر جنگ امپریالیستی سر برآورد، و به راستی اگر به توصیه امپریالیست‌ها، منشویک‌ها و سوسیالیست-رولوسیونرها به "دفاع از وطن" ادامه می‌داد، این‌گونه از هم دریده نمی‌شد - اگر همه اینها را به خاطر بیاوریم، متوجه خواهیم شد که در دوره‌های اولیه، زمانی که ما تازه اولین مرحله وظیفه ساختن دولت شوروی را تکمیل کرده بودیم و تازه از جنگ امپریالیستی بیرون آمده بودیم، آنچه در مورد وظایف خود در زمینه توسعه اقتصادی گفتیم بسیار محتاطانه و حتی محتاطانه‌تر از اقدامات ما در نیمه دوم سال ۱۹۱۸ و در طول سالهای ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ بود.

تصمیم کمیته اجرایی مرکزی سراسر روسیه در مورد نقش

دهقانان، ۱۹۱۸

در آن زمان حتی اگر هنوز همه شما کارگران فعال حزب و شوراهای نبودید، در هر صورت می‌توانستید و حتماً توانسته‌اید با تصمیماتی مانند آنچه که کمیته اجرایی مرکزی سراسر روسیه در پایان آوریل ۱۹۱۸ اتخاذ کرده بود آشنا شوید. [۲] آن تصمیم با اشاره به ضرورت توجه به اقتصاد کشاورزی

روستائیان و بر اساس گزارشی گرفته شده بود که توضیح نقش سرمایه‌داری دولتی در چگونگی ساخت سوسیالیسم در یک کشور دهقانی را مد نظر داشت؛ گزارشی که بر اهمیت مسئولیت شخصی، فردی و تکنفره تأکید داشت؛ تأکیدی که بر اهمیت این عامل در اداره کشور، جدای از وظایف سیاسی در سازماندهی قدرت دولتی و وظایف نظامی پای می‌فشرد.

اشتباهات ما

در آغاز سال ۱۹۱۸ ما انتظار دوره‌ای را داشتیم که در آن ساخت‌وساز مسالمت‌آمیز امکان‌پذیر باشد. هنگامی که صلح برست به امضا رسید، به نظر می‌آمد که خطر برای مدتی فروکش کرده است و می‌توان در کمال آرامش بازسازی مملکت را آغاز کرد. اما اشتباه می‌کردیم، چرا که در سال ۱۹۱۸ یک خطر نظامی واقعی به شکل شورش چکسلواکی و جنگ داخلی که آغاز شده بود، ما را تحت محاصره قرار داد، خطری که تا سال ۱۹۲۰ به درازا کشید. ما تحت تاثیر مشکلات جنگی که تا حدودی همه چیز را تحت‌الشعاع قرار داده بود، و همچنین به دلیل موقعیت ناامیدکننده‌ای که جمهوری در پایان جنگ امپریالیستی در معرض آن قرار گرفت - به دلیل این شرایط و تعدادی دیگر، مبادرت به اتخاذ تصمیمی اشتباه کردیم؛ تصمیم آن‌که مستقیماً به سراغ تولید و توزیع کمونیستی برویم. ما فکر می‌کردیم که تحت سیستم تخصیص مواد غذایی مازاد، می‌توانیم مقدار غله مورد نیاز را که دهقانان فراهم کرده‌اند بین کارخانه‌ها توزیع کنیم و در نتیجه به تولید و توزیع کمونیستی دست یابیم.

شاید نتوانم بگویم که ما این طرح را به همین روشنی و وضوح تصویر کرده بودیم، اما عملکرد ما تقریباً در راستای همین چهارچوب بود. متأسفانه این تجربه کوتاه، که به راستی باید گفت متأسفانه، ما را متقاعد کرد که آن خطمشی اشتباه است، که این خط در تباین با آن چه که ما در گذشته درباره گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم نوشته بودیم، قرار دارد، یعنی اینکه نمی‌توان بدون گذار از دوره مسئولیت‌پذیری اقتصادی و کنترل سوسیالیستی^۲ حتی به ابتدایی‌ترین مراحل اولیه

^۲ socialist accounting: این واژه اولین بار توسط کارل پولانی فیلسوف، اقتصاددان سوسیالیست در سال ۱۹۲۲ تئوریزه شد. وی برنامه‌ریزی اقتصادی سوسیالیستی را ابزاری برای رسیدن به جهانی که در آن اقتصاد تابع جامعه است، ارزیابی می‌کند. طبعاً در اقتصادی که بازار، تولید به منظور کسب سود و مناسبات حاکم و محکوم در آن جاری نیست ما به فاکتورهای دیگری برای پیش‌برد اقتصادی نیازمندیم. مسئولیت‌پذیری فردی بخش بزرگی از این نظریه را تشکیل می‌دهد. بنا به عقیده پولانی «بشریت تنها زمانی آزاد می‌شود که بفهمد برای آرمان‌هایش چه بهایی باید بپردازد. تنها در این صورت است که متوجه خواهد شد تحقق این آرمان‌ها منحصراً به خود وی بستگی دارد. زیرا تنها زمانی که ارتباط بین فداکاری‌هایی که باید انجام شود و پیشرفتی که امیدواریم

کمونیسم نیز نزدیک شد. از سال ۱۹۱۷، از هنگام کسب قدرت توسط بلشویک‌ها تاکنون، آنان هنجارهای اقتصاد سوسیالیستی را برای توده‌ها توضیح دادند. ادبیات نظری ما قطعاً بر ضرورت یک گذار طولانی‌مدت از جامعه سرمایه‌داری به سوسیالیسم تاکید کرده است که تنها از مجرای مسئولیت‌پذیری و کنترل سوسیالیستی می‌گذرد. ابزاری که رسیدن به رویکردهای جامعه کمونیستی را امکان‌پذیر می‌کند. (و این انتقال در کشورهای کمتر توسعه‌یافته باشد احتیاج به زمان بیشتری دارد).

عقب‌نشینی استراتژیک

به نظر می‌رسد که ما به علت درگیرهای شدید جنگ، اقدامات لازمی را که باید در رابطه با سازماندهی اقتصادی اتخاذ می‌کردیم، فراموش کردیم. سیاست نوین اقتصادی، در اساس نشان‌دهنده آن است که ما در این زمینه شکست سختی متحمل شده‌ایم و اینک عقب‌نشینی استراتژیکی را آغاز کرده‌ایم. ما در واقع گفتیم: «بگذارید قبل از این‌که کاملاً از میان برویم عقب‌نشینی کنیم و همه چیز را بر مبنایی مستحکم‌تر مجدداً سازماندهی نمائیم». اگر کمونیست‌ها با پیش‌داوری به مسئله سیاست نوین اقتصادی نگاه کنند، بدون کوچکترین تردیدی خواهند گفت که ما در جبهه اقتصادی شکست بسیار سختی را متحمل شده‌ایم. البته در این شرایط اجتناب‌ناپذیر است که برخی افراد بسیار مایوس و هراسناک شوند و به دلیل این عقب‌نشینی، تسلیم نگرانی و وحشت گردند. گریزی از این امر نیست. اما آیا هنگامی‌که ارتش سرخ عقب‌نشینی می‌کرد، این فرار از دشمن به معنای مقدمه پیروزی وی نبود؟ به هر حال، هر عقب‌نشینی، در هر جبهه‌ای موجب می‌شود که عده‌ای برای مدت زمانی دچار وحشت شوند. اما در هر مورد، در جبهه کولچاک یا دنیکین، در جبهه یودینیچ، جبهه لهستان و یا رانگل، زمانی که به شدت زیر ضرب قرار گرفته بودیم (و گاه بیش از یکبار) درستی این ضرب‌المثل را ثابت کردیم که: "آدم کتک خورده درد کتک را بهتر از نخورده می‌فهمد". ما بعد از هر شکست آرام‌تر سیستماتیک‌تر و با احتیاط‌تر پیشروی خود را آغاز کردیم.

البته وظایف ما در جبهه اقتصادی بسیار دشوارتر از وظایف در جبهه جنگ است، اما به طور عمومی شباهت‌هایی در خطوط اساسی استراتژیک وجود دارد. ما در تلاش خود برای گذار

در مسیر تحقق آرمان‌های خود به آن دست یابیم، به شکلی مستقیم و عملی و تا ریزترین اجزایش قابل مشاهده باشد، ما به عنوان افراد می‌توانیم این انگیزه را کمال دهیم، بدون تزلزل این مسیر صعودی را طی کنیم و آن را با ظرفیت‌های خود تطبیق دهیم و با شادی و رضایت پیش رویم. «(Polanyi ۲۰۱۶: ۴۱۶).
با توجه به این تعاریف هر جا که از این واژه سخن رفته مترجم آن را تحت عنوان "مسئولیت‌پذیری سوسیالیستی" ترجمه می‌کند

مستقیم به کمونیسم در بهار ۱۹۲۱، متحمل شکستی جدی در جبهه اقتصادی شدیم؛ شکستی بسیار جدی‌تر از آنچه که توسط کولچاک، دنیکین یا پیلسودسکی به ما تحمیل شد. این شکست بسیار برجسته‌تر، خطرناکتر و وخیم‌تر بود. این شکست در شکل جدایی و انزوای مدیران ارشد سیاست‌های اقتصادی ما از بدنه جامعه، و شکست آنها در پیشبرد و توسعه آن نیروهای مولده‌ای که برنامه حزب ما آن را حیاتی و فوری می‌داند، خود را نشان داد.

سیستم تخصیص مواد غذایی مازاد مناطق روستایی - این رویکرد مستقیم کمونیستی به مسئله توسعه شهری - در عمل مانع رشد نیروهای مولده شد و ثابت کرد که عامل اصلی بحران عمیق اقتصادی و سیاسی بوده است که در بهار ۱۹۲۱ تجربه کردیم.

به همین دلیل ناچاریم قدمی برداریم که از نظر خطمشی ما چیزی به جز یک شکست و عقب‌نشینی بسیار دشوار نمی‌توان نام دیگری به آن اطلاق کرد. علاوه بر این، نمی‌توان گفت که این عقب‌نشینی - مانند عقب‌نشینی‌های ارتش سرخ - یک عقب‌نشینی کاملاً منظم به مواضع آماده شده قبلی بوده است. درست است، که مواضع برای عقب‌نشینی کنونی ما از قبل آماده شده بود. این ادعا را می‌توان با مقایسه تصمیمات اتخاذ شده توسط حزب ما در بهار ۱۹۲۱ با تصمیمی که در آوریل ۱۹۱۸ اتخاذ شد، و من بدان اشاره کردم، اثبات کرد. مواضع از پیش آماده شده بود؛ اما عقب‌نشینی به شکلی کاملاً بی‌نظم و حتی در آشفتگی شدید صورت گرفت (و هنوز هم در بسیاری از نقاط کشور انجام می‌شود).

مفاد سیاست‌های نوین اقتصادی

اینجاست که وظیفه بخش‌های آموزش سیاسی حزب برای مبارزه با این امر به منصفه ظهور می‌رسد. مسئله اصلی، در پرتو سیاست‌های نوین اقتصادی، چگونگی بهره‌برداری از وضعیت به وجود آمده در اسرع وقت است.

سیاست‌های نوین اقتصادی به معنای جایگزینی سیستم مالیاتی به جای درخواست مواد غذایی‌ست. این به معنای آن است که ما تا حد قابل توجهی به سرمایه‌داری بازگشت کرده‌ایم - تا چه حد؟ نمی‌دانیم. مسلماً دادن امتیاز به سرمایه‌داران خارجی (درست است که با توجه به تعدد پیشنهادات تنها تعداد بسیار اندکی پذیرفته شده است) و اجاره شرکت‌ها به سرمایه‌داران خصوصی به معنای احیای سرمایه‌داری‌ست، و این بخشی از سیاست نوین اقتصادی‌ست. زیرا لغو سیستم تخصیص مواد غذایی مازاد به معنای آن است که دهقانان می‌توانند آزادانه مازاد

محصولات کشاورزی خود را مبادله کنند، و مالیات، تنها از پسمانده تولید آنان گرفته می‌شود که تنها شامل سهم اندکی از محصول است. دهقانان بخش عظیمی از جمعیت و کل اقتصاد ما را تشکیل می‌دهند و به همین دلیل سرمایه‌داری می‌تواند در بستر این تجارت آزاد رشد کند.

این همان الفبای اقتصاد است که در مقدمات این علم آموزش داده شده است، و علاوه بر این، در روسیه نیز توسط عده‌ای سودجو، موجوداتی که برای آموزش اقتصاد به ما، به هیچ علم اقتصادی یا سیاسی نیازی ندارند، آموزش داده می‌شود. از نقطه نظر استراتژی، مسئله اساسی این است: چه کسی پیش از همه از موقعیت جدید بهره خواهد برد؟ سؤال کلی این خواهد بود که - دهقانان از چه کسی پیروی خواهند کرد؟ پرولتاریایی که خواهان برقراری جامعه سوسیالیستی‌ست؟ یا سرمایه‌داری که می‌گوید: «بیایید به عقب برگردیم. امن‌تر است. ما از سوسیالیسم ابداعی آنان چیزی نمی‌دانیم»؟

پیروزی از آن کیست، سرمایه‌داری یا قدرت شوراها؟

مسئله نبرد فعلی این است که چه کسی پیروز خواهد شد، چه کسی پیش از همه از شرایط فعلی بهره خواهد برد: سرمایه‌داری که ما اجازه ورود از در خانه را به وی داده‌ایم، و نه تنها یک در، بلکه چندین (حتی روزنه‌هایی که ما از آن آگاهی نداریم، که بدون اطلاع ما و علی‌رغم مخالفت ما با آن گشوده شده)، یا قدرت دولت پرولتاریا؟ دولت پرولتاریا از نظر اقتصادی به چه چیز می‌تواند اتکا کند؟ از یک نظر بر وضعیت اقتصادی بهتر توده‌ها. در این رابطه باید دهقانان را به یاد داشته باشیم. این مطلب برای همگان کاملاً غیرقابل انکار و آشکار است که بهبود رخ داده در وضعیت مردم، علی‌رغم فاجعه هولناک قحطی - که ما فعلاً آن را در محاسبات خود به کناری می‌گذاریم - به دلیل تغییر سیاست اقتصادی ما بوده است.

از سوی دیگر، اگر شیوه سرمایه‌داری به پیروزی برسد، تولید صنعتی رشد خواهد کرد و پرولتاریا نیز رشد می‌کند. سرمایه‌داران از سیاست ما سود خواهند برد و پرولتاریای صنعتی شکل خواهند گرفت که شکل‌گیری آن در کشور ما به دلیل جنگ و فقر و ویرانی مایوس‌کننده بود، پرولتاریایی که از جایگاه طبقاتی خود خارج شده و دیگر به عنوان پرولتاریا وجود خارجی ندارد. پرولتاریا طبقه‌ای است که در صنعت سرمایه‌داری بزرگ مشغول تولید ارزش‌های مادی‌ست. از آنجایی که صنعت سرمایه‌داری در مقیاس بزرگ نابود شده است، از آنجایی که کارخانه‌ها از کار باز ایستاده‌اند، پرولتاریا

نیز ناپدید شده است. اگر چه گاه در آمارها از آنان نام برده می‌شود، اما آنان از نظر اقتصادی در کنار هم قرار نگرفته‌اند.

احیای سرمایه‌داری به معنای احیای طبقه پرولتاریایی است که در کارخانه‌های بزرگ و با استفاده از ماشین‌آلات درگیر تولید ارزش‌های مادی مفید اجتماعی‌ست، و نه در کار دلالی و سودجویی، نه در کار ساختن فنک برای فروش، و نه در «کار» دیگری که چندان مفید نیست، شرایطی که با توجه به صنعت در حال نابودی ما، اجتناب‌ناپذیر است.

اینک سؤال اصلی این است که چه کسی رهبری را به دست خواهد گرفت. ما باید مستقیماً به سراغ این مطلب برویم - چه کسی در صدر قرار خواهد گرفت؟ یا سرمایه‌داران موفق می‌شوند که سررشته سازماندهی امور را به دست گیرند - که در آن صورت کمونیست‌ها را جارو خواهند کرد و این پایان کار خواهد بود. یا قدرت دولتی پرولتاریا، با حمایت دهقانان، ثابت خواهد کرد که می‌تواند مهار این آقایان، سرمایه‌دار را به گونه‌ای در دست داشته باشد، که تولید را در مجاری دولتی هدایت کرده و نوعی سرمایه‌داری ایجاد کند که تابع دولت و در خدمت دولت باشد. سوال را باید با هوشیاری مطرح کرد. همه این ایدئولوژی‌ها، همه این بحث‌ها در مورد آزادی‌های سیاسی که این روزها بسیار می‌شنویم، به ویژه در میان مهاجران روسی، در روزنامه روسیه شماره ۲، و انبوه فراوانی از روزنامه‌ها که هر روزه توسط همه احزاب سیاسی منتشر می‌شود، این آزادی‌ها را به هر شیوه و روشی تمجید می‌کنند، همه این صرفاً پرگویی و عبارت‌پردازی‌ست. ما باید بیاموزیم که همه این پرگویی‌هایی تحریک‌آمیز را نادیده بگیریم.

مبارزه حتی شدت بیشتری خواهد گرفت.

ما در طول چهار سال گذشته، نبردهای دشوار و فراوانی را از سر گذرانده‌ایم و آموخته‌ایم که جنگیدن در صحنه سخت‌ترین نبردها، یک امر است، و حرافی کردن در مورد آنها چیزی دیگر - امری که به ویژه کنار گودنشینان در انجام آن استادند. ما باید یاد بگیریم که این ایدئولوژی‌ها، این قال و مقال‌ها را نادیده بگیریم و به اصل و ماهیت مسئله توجه کنیم. و اصل این است که مبارزه فعلی حتی مستعملانه‌تر و شدیدتر از مبارزه‌ای است که ما علیه کلچاک و دنیکین انجام دادیم. مبارزات ما با آنان جنگی عریان بود که ما با زیرویم آن آشنا بودیم. جنگ واقعی‌اش آشناست که در طی صدها و هزارها

سال اتفاق افتاده است. انسان در هنر قتل‌عام و کشتار پیشرفته‌های فراوانی داشته است.

واقعیت این است که تقریباً هر مالک زمین‌داری در مرکز بخش خود سوسیال رولوسیونرها و منشویک‌هایی داشت که به صدای بلند در مورد حکومت مردم، مجلس مؤسسان و در مورد نقض تمامی آزادی‌ها توسط بلشویک‌ها صحبت می‌کردند.

مسئله حل مشکلات جنگ بسیار ساده‌تر از حل مشکلاتی بوده است که ما اینک با آن روبه‌رو هستیم؛ مشکلات جنگ را می‌توان با تهاجم، حمله، ازخودگذشتگی و با نیروی فیزیکی صاحبان انقلاب، یعنی کارگران و دهقانان که صفبندی مالکان زمین بر علیه خود را به طور محسوس مشاهده کرده‌اند، حل کرد. اما در حال حاضر مالک زمین وجود ندارد. برخی از رانگل‌ها، کلچاک‌ها و دنیکی‌ها مانند نیکلاس رومانوف روانه دیار عدم شدند و برخی دیگر به خارج کشور پناهنده شده‌اند. دشمن دیگر مانند گذشته به شکلی عریان در لباس سرمایه‌دار و یا زمین‌دار در مقابل دیدگان مردم نیست. آنان نمی‌توانند به وضوح دریابند که دشمن همان است، تنها لباس عوض شده، این بار دشمن در میان ماست، آنان نمی‌بینند که اینک انقلاب در لبه پرتگاهی ایستاده که همه انقلاب‌های پیشین به آن رسیده و به ناچار عقب‌نشینی کردند - آنها به دلیل ناآگاهی و بی‌سوادی همه‌جانبه قادر به درک روشن این مطلب نیستند. مشکل بتوان گفت که چه مقدار زمان برای ریشه‌کن کردن این بی‌سوادی مورد نیاز است و ما به چه کمیسیون‌های فوق‌العاده و شیوه‌ها و ابزارهای ویژه نیاز داریم.

توده‌ها چگونه بدانند که ما اینک به جای کلچاک، ورانگل و دنیکی‌ها دشمنی را در میان خود داریم که همه انقلاب‌های قبلی را درهم شکسته است؟ اگر سرمایه‌داران دست برننده را داشته باشند، ما دوباره به همان رژیم قبلی بازخواهیم گشت. این را تجربه همه انقلاب‌های قبلی نشان داده است. حزب ما باید به توده‌ها بفهماند که دشمن داخلی اینک در پوشش سرمایه‌داری بی‌دروپیکر و مبادله کالایی بدون کنترل درآمده است. آنچه که ما باید به روشنی مورد مذاقه قرار دهیم این است که در این مبارزه "چه کسی پیروز خواهد شد"؟ چه کسی برگ برنده را خواهد داشت؟ و باید تلاش کنیم که توده‌های هرچه وسیع‌تر کارگران و دهقانان به وضوح بر این حقیقت وقوف پیدا کنند. دولت دیکتاتوری پرولتاریا سخت‌ترین و برنده‌ترین ابزار است که پرولتاریا باید در مبارزه علیه تمام دولت‌های جهان به کار برد، چرا که تمامی آنان با حمایت از کلچاک و دنیکی‌ها بر علیه ما می‌جنگند.

اکنون بورژوازی جهانی به حمایت از بورژوازی روسیه برخواسته است و آنها هنوز هم بسیار قدرتمندتر از ما هستند. اما این مطلب ما را به هراس نمی‌اندازد. نیروهای نظامی آنان نیز قدرتمندتر از ما بود. اما علی‌رغم این که آنها از نظر توپخانه و نیروی هوایی برتری‌های بی‌شماری بر ما داشتند، و شکست ما کار ساده‌ای به نظر می‌آمد، اما نتوانستند ما را در صحنه‌های نبرد منکوب کنند. شاید اگر دولت‌های سرمایه‌داری چند گردان ارتش را به موقع بسیج می‌کردند، و یا اگر در دادن وام چند میلیونی طلا به کلچاک ناخن‌خشی نمی‌کردند، می‌توانستند ما را درهم بکوبند. با این حال، آنها شکست خوردند زیرا سربازان درجه یک بریتانیایی که به دیار عدم رفتند، و ملوانانی که ناوگان فرانسوی خود را مجبور به ترک اودسا کردند، متوجه شدند که حاکمان آنها اشتباه می‌کردند و ما درست می‌گفتیم. اکنون نیز نیروهایی که از ما قوی‌تر هستند ما را مورد حمله قرار داده‌اند؛ و برای پیروزی در این نبرد باید به آخرین منبع قدرت خود تکیه کنیم، و این آخرین منبع قدرت چیزی به جز توده کارگران و دهقانان سازمان‌دهی شده و آگاه به منافع طبقاتی خود نیست.

اینک دو گزینه در پیش روی ماست: یا قدرت پرولتاریای سازمان‌یافته - و کارگران پیشرو و بخش اندکی از دهقانان پیشرو، این مسئله را درک کرده و در سازماندهی یک جنبش مردمی به دور خویش موفق خواهند شد - که در این صورت ما پیروز خواهیم شد، و یا ما در انجام این وظیفه شکست می‌خوریم - که در این صورت، دشمن که از نظر فنی قدرتمندتر است، ناگزیر ما را شکست خواهد داد.

آیا این نبرد نهایی‌ست؟

دیکتاتوری پرولتاریا به معنای مبارزه‌ای سخت و بی‌امان است. پرولتاریا در یک کشور پیروزمند سر برآورده اما هنوز در عرصه جهانی ضعیف است. آنان باید کارگران و دهقاتان را گرد خود متشکل کنند و بدانند که هنوز جنگ پایان نیافته است. اگرچه ما در سرود ملی خود می‌خوانیم "بیائید با نبرد نهایی روبه‌رو شویم"، اما متأسفانه این کاملاً حقیقت ندارد، این آخرین نبرد ما نیست. یا می‌توانید توده‌های کارگر و دهقان در این نبرد متحد کنید و یا این‌که به پیروزی دست نمی‌یابید.

تاریخ هیچگاه شاهد نبردی که اینک ما از میان آن می‌رویم، نبوده است، اما جنگ بین روستائیان و مالکان، از ابتدای برده‌داری بارها و بارها اتفاق افتاده است. چنین مبارزاتی به دفعات مکرر رخ داده، اما هیچگاه ندیده‌ایم که دولتی بر علیه بورژوازی خودی و یا جبهه متحد بورژوازی جهانی اعلان جنگ کند.

مسئله کلیدی این مبارزه در گرو آن است که آیا ما موفق می‌شویم با کمک دولت پرولتاریا، دهقانان کوچک را بر اساس توسعه نیروهای مولده خودشان و در جهت این توسعه سازماندهی کنیم، یا این‌که بورژوازی کنترل آنان را در دست خواهد گرفت. چنین معضلی در بسیاری از انقلاب‌های پیشین نیز مطرح بوده است، اما هیچگاه جهان شاهد مبارزه‌ای که ما امروز می‌کنیم نبوده است. توده‌ها تجربه‌ای در این شکل از مبارزه ندارند. ما باید خود چنین تجربه‌ای را دامن بزنیم و در این راه تنها می‌توانیم به آگاهی طبقاتی کارگران و دهقانان اتکا داشته باشیم. این گره‌گاه و مشکل عظیم وظیفه فعلی ماست.

ما نباید روی گذار بلاواسطه به کمونیسم حساب باز کنیم.

محاسبه‌های ما نباید بر اساس دستیابی مستقیم به کمونیسم استوار باشد. ما باید بنیادها را بر اساس انگیزه‌های شخصی روستائیان بنا نمائیم. به ما خرده می‌گیرند که پرداختن به انگیزه‌های شخصی روستائیان به معنای بازسازی مالکیت خصوصی‌ست. اما تا آنجا که به دهقانان مربوط می‌شود، ما هرگز در مورد اقلام مصرفی و ابزار تولیدی فردی مداخله‌ای نکرده‌ایم. ما مالکیت خصوصی زمین‌ها را ملغی کردیم، به عنوان مثال زمین‌های کشاورزی که متعلق به روستایی نبود و او تنها اجاره‌دار زمین محسوب می‌شد. چنین سیستمی در بسیاری از کشورها وجود دارد. مشکل در خلق انگیزه شخصی‌ست. ما همچنین باید امکاناتی فراهم آوریم که هر متخصصی انگیزه توسعه صنایع ما را داشته باشد.

آیا ما قادر به این امر بوده‌ایم؟ نه، به نظر من نبودیم! ما گمان می‌کردیم که تولید و توزیع به شیوه کمونیستی، آن‌هم در کشوری که پرولتاریای آن از طبقه جدا افتاده، ادامه خواهد یافت. اینک ما باید این شیوه را تغییر دهیم، وگرنه نخواهیم توانست روند گذار را به طبقه کارگر تفهیم نمائیم. چنین معضلی هرگز در طول تاریخ اتفاق نیفتاده است. ما تلاش کردیم این مشکل را مستقیماً و با یک یورش رودررو حل کنیم،

اما شکست خوردیم. چنین اشتباهی در هر نبردی امکان‌پذیر است، حتی در پاره‌ای از موارد به عنوان یک شکست ارزیابی نمی‌شود. حال که یورش رودررو شکست خورد، باید به حمله‌های جناحی رو بیاوریم و از روش محاصره و تضعیف نیز استفاده کنیم.

اصل انگیزه شخصی و مسئولیت‌پذیری

ما می‌گوئیم که کلیه شاخه‌های مهم اقتصادی باید بر اساس اصل انگیزه شخصی پایه‌گذاری شود. می‌گوئیم مباحثات به صورت جمعی خواهد بود اما مسئولیت‌ها جنبه فردی خواهد داشت. اما در گام‌های عملی خود، از به‌کاربندی این اصل ناتوان بوده ایم.. سیاست‌های نوین اقتصادی ایجاب می‌کند که این مرزبندی‌ها با وضوح و تمایز مطلق ترسیم شود. هنگامی که مردم خود را تحت شرایط اقتصادی جدید یافتند، بلافاصله شروع به بحث در مورد نتایج احتمالی آن خواهند کرد، و این شیوه‌ای است که باید همه چیز بر اساس آن سازماندهی شود. ما نمی‌توانیم بدون این بحث عمومی، عملی را آغاز کنیم، زیرا برای دهه‌ها و قرن‌ها مردم از بحث در مورد هر چیز منع شده بودند و انقلاب نمی‌تواند بدون طی دوره‌ای که مردم در همه جا جلساتی برگزار کرده و درباره همه مشکلات بحث کنند، توسعه یابد.

این مطلب سردرگمی فراوانی ایجاد کرده است. به هر حال، این اتفاقی است که افتاد - اتفاقی که اجتناب‌ناپذیر بود، اما باید گفت که خطرناک نبود. اگر ما به موقع یاد بگیریم که چگونه آنچه را که برای جلسات مناسب است از آنچه برای اداره مناسب است جدا کنیم، موفق خواهیم شد که موقعیت جمهوری شوروی را به سطح مناسب خود ارتقا دهیم. اما متأسفانه ما هنوز یاد نگرفته‌ایم چگونه این کار را انجام دهیم و اکثر کنگره‌ها به دور از جنبه‌های عملی هستند.

ما در تعدد برگزاری کنگره‌ها مقام اول را در بین همه کشورهای جهان به خود اختصاص داده ایم. هیچ یک از جمهوری‌های دموکراتیک به اندازه ما کنگره برگزار نمی‌کند؛ آن‌ها اجازه چنین امری را نمی‌دهند.

نباید فراموش کنیم که کشور ما متحمل خسارات و فقر فراوانی شده است و همان‌طور که گفتم باید بیاموزیم که جلسات به گونه‌ای برگزار شود که موجب سردرگمی نشود، نباید آنچه را که در خور بحث در جلسات است با آنچه که مناسب اداره عملی است اشتباه گرفت. نشست‌ها را برگزار کنید، اما هنگام اعمال حاکمیت کوچکترین تردیدی به خود راه ندهید. با مشتی آهنین‌تر از آنچه سرمایه‌دار قبل از شما حکومت می‌کرد، حکومت

کنید. اگر این کار را نکنید، نمی‌توانید او را شکست دهید. حتی لحظه‌ای از یاد نبرید که دولت باید بسیار سخت‌گیرتر و محکم‌تر از قبل باشد.

پس از چندین ماه جلسات، ما دریافتیم که نظم و انضباط ارتش سرخ کمتر از نظم ارتش قدیمی بود. اقدامات سختگیرانه و سفت‌وسختی اتخاذ شد، از جمله مجازات اعدام، اقداماتی که حتی دولت سابق نیز آن را اعمال نکرد. خشکمغزان خرده‌گیر نوشتند و زوزه کشیدند: «بلشویک‌ها مجازات اعدام را به راه انداخته‌اند.» پاسخ ما این است: «بله، ما آن را به راه انداخته‌ایم و با حساب هم این کار را انجام داده‌ایم.»

پاسخ ما این است: یا آنهایی که خواهان درهم‌شکستن ما هستند - و فکر می‌کنیم باید نابود شوند - باید از بین بروند، که در این صورت جمهوری شوراهای ما زنده می‌ماند، یا سرمایه‌داران مجدداً احیا می‌شوند که در آن صورت جمهوری از بین خواهد رفت. در یک کشور فقیر، یا آنانی که تاب گام‌های سریع انقلاب را ندارند نابود می‌شوند، و یا جمهوری کارگران و دهقانان از بین می‌رود. در چنین شرایطی، امکانی برای برخورد احساساتی وجود ندارد و نمی‌تواند داشته باشد. برخورد احساساتی در شرایط فعلی چیزی کم‌تر از بزدلی در زمان جنگ نیست. هر که اکنون از دایره نظم و انضباط خارج شود، به دشمن اجازه می‌دهد که در میان صفوف ما رخنه کند.

این همان دلیلی است که من می‌گویم سیاست نوین اقتصادی جنبه آموزشی هم دارد. شما در اینجا درباره روش‌های آموزش بحث می‌کنید. شما باید حداکثر بگویید در حال حاضر جایی برای کم‌سوادها نداریم. وقتی از کمونیسم صحبت می‌کنیم، روش‌های آموزشی مدارای بیشتری خواهند داشت. معهدا، من می‌گویم آموزش باید سخت باشد وگرنه ما نابود می‌شویم.

آیا ما می‌توانیم در جهت منافع خود کار کنیم؟

ما سربازانی داشتیم که ارتش را ترک گفتند و کارگرانی که خط مقدم کار را رها کرده‌اند. ما باید بگوئیم، شما در گذشته به خاطر منافع سرمایه‌داران و استثمارکنندگان کار می‌کردید و طبیعی بود که همه نیروی خود را مصرف این کار نکنید. اما امروز برای خودتان کار می‌کنید، برای دولت کارگران و دهقانان. به خاطر داشته باشید که مسئله کلیدی این است که آیا ما می‌توانیم در خدمت خودمان کار کنیم، چرا که اگر نتوانیم، تکرار می‌کنم، اگر نتوانیم، جمهوری ما نابود خواهد شد. و ما همچنان که در ارتش گفتیم، تکرار می‌کنیم که باید آنانی را که خواهان سرنگونی ما هستند، از

میان برداریم، چنان نظم آهینی اتخاذ کنیم که بتوانیم مملکت را به ساحل نجات برسانیم. تنها در این صورت جمهوری ما زنده خواهد ماند.

این باید خطمشی ما باشد، و به همین دلیل (در میان دلایل دیگر) ما به سیاست نوین اقتصادی احتیاج داریم.

دست به کار شوید، از این پس همه شما! سرمایه‌دارانی، از جمله سرمایه‌داران خارجی، صاحبان امتیاز و اجاره‌داران. را در کنار خود خواهید داشت. آنها صدها درصد سود تحصیل می‌کنند و شیره شما را خواهند کشید. آنها در کنار شما کار می‌کنند و جیب‌های خودشان را پر می‌سازند، اجازه دهید به کارشان ادامه دهند. چرا که در همین حال شما نیز روش کسب‌وکار و اداره اقتصاد را از آنها یاد خواهید گرفت، و تنها هنگامی که این کار را انجام دادید قادر خواهید بود یک جمهوری کمونیستی بسازید. از آنجا که ما باید لزوماً به سرعت این مهارت‌ها را یاد بگیریم، هرگونه سستی در این زمینه جرمی جدی به شمار می‌آید. و ما باید این آموزش‌ها را بگذرانیم، آموزش‌هایی سخت، طاقت‌فرسا و حتی گاه بی‌رحمانه، چرا که چاره دیگری نداریم.

باید به خاطر داشته باشید که سرزمین شوراهای ما پس از تحمل سال‌ها تلاش و مرارت فقیر شده است و ما در همسایگی فرانسه سوسیالیستی یا انگلیس سوسیالیستی زندگی نمی‌کنیم که بتواند با فناوری بسیار پیشرفته و صنعت بسیار توسعه‌یافته خود به کمک ما بشتابد. این را آویزه گوشتان کنید و لحظه‌ای از یاد نبرید که در جهان کنونی تمامی صنایع پیشرفته و فناوری‌های مدرن متعلق به سرمایه‌دارانی است که با ما می‌جنگند.

ما حتی لحظه‌ای نباید فراموش کنیم که در این مبارزه یا باید تا آخرین ذره توان به خود فشار بیاوریم و سر خود را روی آب نگاه داریم، و یا به ناچار غرق شویم.

با توجه به شرایط کنونی، کل جهان با گام‌هایی سریع‌تر از ما در حال توسعه است. دنیای سرمایه‌داری در حین این توسعه، تمام نیروهایش را بر علیه ما به پیش می‌راند. ما اینک در چنین نقطه‌ای ایستاده‌ایم! به همین دلیل باید توجه ویژه‌ای مبذول این مبارزه کنیم.

ما به علت عقبماندگی فرهنگی خود، قادر نیستیم سرمایه‌داری را با یک یورش همه‌جانبه درهم بشکنیم. شاید اگر ما در سطح فرهنگی متفاوتی (پیشرفته‌تر) قرار داشتیم، می‌توانستیم به شکلی مستقیم‌تر با این مشکل برخورد کنیم. شاید وقتی که

نوبت ساختن جمهوری‌های کمونیستی به کشورهای دیگر رسید، آن‌ها بتوانند همین برخورد مستقیم را اتخاذ کنند؛ اما در شرایط فعلی ما قادر به این کار نیستیم.

دولت باید بیاموزد که تجارت را به‌گونه‌ای مورد استفاده قرار دهد که صنایع پاسخگوی نیاز دهقانان باشند، تا دهقانان نیز نیازهای خود را از طریق تجارت برآورده کنند. ما باید مراقب باشیم که همه کسانی که کار می‌کنند، خود را وقف تقویت دولت کارگری و دهقانی کنند. تنها در این صورت است که می‌توانیم صنعت بزرگی را ایجاد کنیم.

توده‌ها باید از این اصل آگاه شوند، و نه تنها این آگاهی را داشته باشند، بلکه آن را در عمل نیز به کار گیرند. به نظر من به ثمر رساندن این وظیفه، در سرلوحه عملکرد کمیساریای مرکزی آموزش سیاسی قرار می‌گیرد. مردم به دنبال هر انقلاب سیاسی عمیق، نیازمند زمانی طولانی برای هضم و جذب تغییرات هستند. و سؤال این جاست که آیا توده درس‌های داده‌شده را جذب کرده‌اند. و من باید با تاسف فراوان بگویم که پاسخ این سؤال منفی‌ست. آنان اگر به راستی این تعلیمات را پذیرفته بودند ما باید بسیار پیش‌تر و بسیار سریع‌تر پایه‌گذاری صنایع عظیم خود را آغاز می‌کردیم.

ما پس از آن‌که مسئله بزرگترین انقلاب تاریخ را به انجام رساندیم، با مسائل فراوان دیگری روبه‌رو شدیم، مسائل فرهنگی که شاید بتوان "مسائل جزئی" خطابش کرد. این انقلاب سیاسی باید هضم و جذب شود؛ ما باید به توده‌های مردم کمک کنیم تا آن را درک کنند. ما باید مراقب باشیم؛ انقلاب سیاسی چیزی بسیار فراتر از یک اعلامیه است.

روش‌های منسوخ‌شده

ما در دوره‌ای نیاز به اعلامیه، بیانیه، حکم و فرمان داشتیم؛ و به اندازه کافی هم صادر کردیم. ما زمانی به آن احتیاج داشتیم تا بتوانیم به توده‌ها نشان دهیم که ما چگونه و چه چیزهایی می‌خواهیم بسازیم، چیزهایی جدید که تاکنون مردم ندیده‌اند، و ما در راه رسیدن به آن تلاش می‌کردیم. اما آیا هنوز هم می‌توانیم به توده‌ها نشان دهیم که می‌خواهیم چه چیزی بسازیم؟ نه، حتی یک کارگر ساده هم ما را جدی نمی‌گیرد و می‌گوید "نشان دادن آن‌چه می‌خواهید بسازید، چه فایده‌ای دارد؛ چرا به این کار ادامه دهید؟ ثابت کنید که می‌توانید

بسازید. اگر نمی‌توانید بهتر است به جهنم بروید؛ ما در کنار شما نیستیم".

دیگر زمان نیاز به آن‌که دورنمای سیاسی وظایف خطیر را ترسیم کنیم، گذشته، اینک باید این دورنما را در عرصه عینی عملی کرد. ما امروز با وظایف فرهنگی مواجه هستیم، باید آنچه که در عرصه سیاست آموخته‌ایم در عرصه عملی به کار گرفته شود. ما با این حرکت یا می‌توانیم شالوده‌های اقتصادی لازم برای کسب دستاوردهای سیاسی دولت شوروی را ایجاد کنیم، و یا همه چیز را از دست خواهیم داد. این پایه‌ریزی هنوز آغاز نشده است - این چیزیست که ما باید اینک به آن بپردازیم.

وظیفه ارتقا فرهنگی جامعه یکی از وظایف عاجلیست که اینک در پیش روی ما قرار گرفته. این وظیفه به دوش اداره آموزش سیاسی افتاده است، در صورتی که آنان بتوانند نقش خود را به عنوان "اداره آموزش سیاسی"، نامی که خود برگزیده‌اند، به درستی بازی کنند. انتخاب نام کار چندان مشکلی نیست، ولی ادای دین به نام چطور؟ بگذارید امیدوار باشیم که ما پس از پایان این کنگره اطلاعات دقیقی از موضوعات کسب کرده باشیم.

در ۱۹ جولای ۱۹۲۰ کمیسیونی برای محو بی‌سوادی تشکیل شد. من قبل از آمدن به این کنگره، کاملاً هدفمند، فرمان تاسیس این کمیسیون را مطالعه کردم. فرمان با افتخار می‌گوید: کمیسیون سراسری روسیه برای لغو بی‌سوادی. . . . و حتی فراتر از آن - کمیسیون فوق‌العاده برای ریشه‌کن کردن بی‌سوادی. امیدواریم که بعد از این کنگره اطلاعاتی در مورد کارهای انجام‌شده در این زمینه و اینکه در چند استان انجام شده است به دست ما برسد، و گزارش‌ها واقعی و ملموس باشند. اما همین نیاز به تشکیل کمیسیون فوق‌العاده برای رفع بی‌سوادی نشان می‌دهد که ما (ملایم‌ترین اصطلاحی که می‌توانم برای آن به کار ببرم چیست؟) خوب، چیزی شبیه نیمه‌وحشی‌ها هستیم، زیرا اگر در کشوری نیمه‌وحشی نبودیم، اصولاً، ایجاد کمیسیونی فوق‌العاده برای رفع بی‌سوادی مایه شرمساری بود. در کشورهایی که مسئله بی‌سوادی حل شده، مدارس مناسبی دارند که مردم در آن بیاموزند. چه چیزی آموزش داده می‌شود؟ در ابتدا به آنان می‌آموزند که بخوانند و بنویسند. اگر ما هنوز این مسئله ابتدایی را حل نکرده‌ایم، مسخره خواهد بود که درباره سیاست‌های اقتصادی نوین صحبت کنیم.

بزرگترین معجزه دوران

حتما صحبت‌هایی در باره یک سیاست جدید به راه خواهد افتاد؟ خدا می‌داند که اگر ما ناچار به اقدامات خارق‌العاده‌ای برای ریشه‌کن کردن بی‌سوادی باشیم، به همان سیاست قدیمی وفادار خواهیم ماند. این کاملاً آشکار است. اما این‌که ببینیم ما در عرصه‌های نظامی و دیگر زمینه‌ها چه معجزه‌هایی کرده‌ایم، به این تصویر وضوح بیشتری می‌بخشد. به نظر من، امروز بزرگترین معجزه دوران این خواهد بود که خود کمیسیون ریشه‌کن کردن بی‌سوادی، ریشه‌کن شود، و پیشنهادهای، شبیه آن‌که من اینجا شنیدم، جدا کردن این کمیسیون از کمیساریای مردمی آموزش و پرورش، این‌ها باید یکسره کن‌فیکون شود. اگر این درست باشد، و اگر کمی فکر کنید، با من موافق خواهید بود که باید یک کمیسیون فوق‌العاده برای لغو برخی پیشنهادهای بد تشکیل شود.

فرا تر از آن - ریشه‌کن کردن بی‌سوادی کافی نیست، بلکه باید اقتصاد شوروی را بنا کنیم، و سواد به تنهایی کمک چندانی نخواهد کرد. ما باید فرهنگ را به مدارج عالی‌تری ارتقا دهیم. انسان باید قابلیت خواندن و نوشتن خود را به کار برد، او باید چیزی برای خواندن داشته باشد، باید روزنامه و اوراق تبلیغاتی داشته باشد، که به شکل درستی پخش شود و به دست خواننده برسد، و در میانه راه گم نشود، اتفاقی که در حال حاضر می‌افتد. این اوراق نباید تنها نیمی خواننده شود و نیمه دیگر در دفاتر و ادارات برای منظور دیگری به کار برده شود. شاید حتی یک‌چهارم آن هم به دست مردم نمی‌رسد. ما باید یادگیریم که از منابع محدودی که در اختیار داریم حداکثر استفاده را ببریم.

به همین دلیل است که ما باید در ارتباط با سیاست نوین اقتصادی، بی‌وقفه این ایده را تبلیغ کنیم که اداره آموزش سیاسی به هر قیمتی خواستار ارتقای سطح فرهنگ است. توانایی خواندن و نوشتن باید در خدمت ارتقای سطح فرهنگی باشد. دهقانان باید بتوانند از توانایی خواندن و نوشتن برای بهبود وضع مزارع و وضعیت خود استفاده کنند.

قوانین کشور شوراهای قوانین خوبی هستند، چرا که به هر فردی امکان می‌دهند که با دیوان‌سالاری و خط قرمزها مبارزه کند، موقعیتی که برای هر کارگر یا کشاورز در دولت‌های سرمایه‌داری مهیا نیست. ولی آیا کسی از این قوانین بهره‌برداری می‌کند؟ به زحمت بتوان گفت بله. نه تنها دهقانان، بلکه حتی درصد عظیمی از کمونیست‌ها هم نمی‌دانند

که چگونه با استفاده از این قوانین به جنگ دیوانسالاری و خط قرمزها بروند، مثلا این پدیده رشوه‌خواری ویژه روس‌ها. چه چیزی مانع این مبارزه است؟ قوانین ما؟ تبلیغات ما؟ برعکس! ما قوانین فراوانی در این رابطه داریم! پس چرا در این مبارزه هیچ‌گونه موفقیتی به دست نیاوردیم؟ زیرا موفقیت تنها با تبلیغات به دست نمی‌آید. پیروزی زمانی حاصل می‌شود که انبوه توده‌ها به کمک بیایند. بیش از نیمی از کمونیست‌های ما قادر به نبرد نیستند، از آن‌هایی که خودشان سدی در راه مبارزه هستند، نامی به میان نمی‌آورم. درست است، نودونه درصد شما کمونیست هستید، و می‌دانید که ما در حال انجام عملیاتی بر روی همین کمونیست‌هایی که ذکر کردم، هستیم. این عملیات توسط کمیسیون پاکسازی حزب انجام می‌شود و ما امیدواریم که صد هزار نفر، یا تا این حدود، را از حزب خود جaro کنیم. برخی می‌گویند دویست هزار، و من این رقم را بیشتر ترجیح می‌دهم.

من بسیار امیدوارم که ما صد هزار تا دویست هزار کمونیست که خود را به حزب چسبانده‌اند، و نه تنها قادر به مبارزه با خط قرمزها و رشوه‌خواری نبوده، بلکه حتی خود مانعی در راه این مبارزه هستند، هر چه زودتر اخراج کنیم.

وظایف کمیسرهای سیاسی

اگر ما دویست هزار نفر را از حزب جaro کنیم کار بسیار مفیدی‌ست، اما این هنوز درصد ناچیزی‌ست از آنچه که باید انجام شود. کمیساریای آموزش سیاسی باید همه فعالیت‌هایش را روی این هدف متمرکز کند. باید با بی‌سوادی مبارزه شود، معه‌ذا مسئله تنها بی‌سوادی نیست. ما به فرهنگ مبارزه با خط قرمزها و رشوه‌خواری‌ها نیز نیازمندیم. این جراحی‌ست که هیچ پیروزی نظامی و هیچ رفرم سیاسی قادر به مداوای آن نیست. ماهیت مطلب نیز مداوای پیروزی نظامی و یا رفرم سیاسی را نمی‌طلبد. تنها با ارتقا فرهنگ می‌توان این جراحی را درمان کرد. و این وظیفه‌ای‌ست که بر دوش کمیساریای آموزش سیاسی گذاشته می‌شود.

کمیسرهای سیاسی نباید شغل خود را به عنوان یک اداره‌چی درک کنند، که به نظر می‌رسد اغلب اوقات چنین است، به عنوان مثال، هنگامی که می‌نشینند و بحث می‌کنند که آیا نمایندگان کمیساریای آموزش سیاسی گوبرنیا باید و یا نباید به ریاست کنفرانس‌های اقتصادی استان منصوب شوند [۳]. ببخشید این‌طور صحبت می‌کنم، ولی گمان نمی‌کنم که شما باید به مقامی، در دفتری، منصوب شوید، کار شما باید مانند کار هر شهروند

معمولی باشد. هنگامی که شما به مسئولیتی منصوب شدید تبدیل به یک بوروکرات می‌شوید، یک اداره‌چی. اما اگر در میان مردم باشید و آنان را از لحاظ سیاسی روشن نمائید، تجربه نشانتان خواهد داد که رشوه‌خواری در میان مردمان آگاه جایی نخواهد داشت. در حال حاضر معضل رشوه‌خواری از همه سو ما را محاصره کرده است. از شما پرسیده خواهد شد که برای لغو رشوه‌خواری و جلوگیری از رشوه‌گرفتن فلانی در کمیته اجرایی چه باید کرد. از شما خواسته می‌شود که به مردم بیاموزید چگونه نقطه پایانی بر این مشکل بگذارند؛ و اگر یک کمیسر سیاسی پاسخ دهد که این مطلب در چهارچوب عملکرد شاخه سیاسی نمی‌گنجد، یا اینکه اعلامیه مربوط به این موضوع منتشر شده و دستورات لازم صادر شده، بلاشک مردم می‌گویند که فلانی عضو نخاله حزب است. درست است که این در چهارچوب عملکرد شاخه شما نمی‌گنجد و ما اداره بازرسی کارگران و دهقانان را داریم، ولی آیا شما مگر عضو حزب نیستید؟ شما عنوان کمیسر سیاسی را به خود اطلاق می‌کنید. وقتی که در گرماگرم انتخاب این عنوان بودید به شما هشدار داده شد که چنین عنوان برجسته‌ای انتخاب نکنید و به سراغ چیزی سهل‌تر بروید. اما شما به دنبال عنوان کمیسر سیاسی بودید و این عنوان بار سنگینی دارد. شما یک آموزگار معمولی نیستید یک مروج آموزش سیاسی هستید. به شما گفته خواهد شد " بسیار پسندیده است که به دیگران خواندن و نوشتن یاد می‌دهید و به آنان می‌آموزید که مبارزات اقتصادی کنند، اما این آموزش سیاسی نیست، چرا آموزش سیاسی مجموعه‌ای از همه چیزها را در بر می‌گیرد.

ما مبارزه تبلیغاتی خود علیه بربریت و زخم‌هایی چون رشوه‌خواری را ادامه می‌دهیم، امیدوارم شما نیز چنین کنید، اما آموزش سیاسی بسیار فراتر از این تبلیغات است - به معنای نتایج عملی‌ست، اینکه به مردم بیاموزیم که چگونه به این نتایج عملی دست پیدا کنند، الگوی نمونه‌ای برای دیگران باشیم البته نه به عنوان یک عضو کمیته اجرایی، بلکه به عنوان یک شهروند ساده و معمولی که از نظر سیاسی از دانش بیشتری برخوردار است؛ کسی که در مقابل خط قرمزها تنها به نثار چند ناسزا بسنده نمی‌کند - که در بین ما بسیار رایج است - بلکه نشان می‌دهد که چگونه می‌توان بر این شر غلبه کرد. این هنر دشواری‌ست که تا سطح دانش عمومی رشد نکند، تا هنگامی‌که کارگران و دهقانان از نظر فرهنگی ارتقا پیدا نکنند، قابل اجرا نخواهد بود. من می‌خواهم نظر کمیته مرکزی کمیساریای سیاسی را متوجه این عملکرد کنم.

اکنون می‌خواهم تمام آنچه را که گفته‌ام جمع‌بندی کرده و راه‌حل‌های عملی برای رفع مشکلاتی را که اداره کمیاری آموزش سیاسی گوبرنیا با آن مواجه هستند، پیشنهاد کنم.

سه دشمن اصلی

به نظر من، در حال حاضر یک فرد، بدون توجه به وظایف بخش مربوطه‌اش، با سه دشمن اصلی روبرو می‌شود. این وظایف در پیش روی کمیسرهای سیاسی، اگر کمونیست باشند - که بیشتر آنان هستند، قرار دارد. سه دشمن اصلی که اینک در مقابل آنان ایستاده عبارتند از: خودبینی کمونیستی، بی‌سوادی و رشوه‌خواری.

دشمن اول: خودبینی کمونیستی

یک عضو حزب کمونیست که هنوز جارو نشده و تصور می‌کند که می‌توان مشکلات را با صدور یک فرمان حزبی حل نمود، دچار غرور و خودبینی کمونیستی‌ست. از آنجایی که وی هنوز عضو حزب حاکم است و در یکی از دفاتر دولتی مشغول به کار است، تصور می‌کند که محق است در مورد نتایج آموزش سیاسی صحبت کند. ابداً این طور نیست. این محققاً خودبینی و غرور کمونیستی‌ست. نکته اینجاست که پیاموزیم چگونه دانش سیاسی را انتقال دهیم. اما ما هنوز یاد نگرفته‌ایم. ما هنوز نمی‌دانیم که چگونه به درستی با مطلب برخورد کنیم.

دشمن دوم: بی‌سوادی

در مورد دشمن دوم، یعنی بی‌سوادی، می‌توانم بگویم تا زمانی که چیزی به نام بی‌سوادی در کشور ما وجود دارد، صحبت از تربیت سیاسی بحث اضافه‌ای‌ست این یک مسئله سیاسی نیست، موضوعی‌ست که بدون وجود آن صحبت درباره سیاست کاملاً بیهوده است یک فرد بی‌سواد خارج از حیطه سیاست قرار دارد، او باید در ابتدا الفبا را بیاموزد. بدون این آموزش اولیه، آموزش سیاست معنایی ندارد. بدون این آموزش بازار شایعات، پچ‌پچه‌ها، افسانه‌پردازی‌ها و پیش‌داوری‌ها داغ می‌شود، نه سیاست.

دشمن سوم: رشوه‌خواری

و سرانجام آخرین دشمن؛ اگر مقوله رشوه‌خواری در جامعه امکان بروز می‌یابد، دیگر سخن گفتن از سیاست فایده‌ای ندارد. در اینجا ما حتی رویکردی به سیاست نداریم. در اینجا نمی‌توان سیاست را دنبال کرد، زیرا همه اقدامات در هوا معلق می‌متنند و مطلقاً هیچ نتیجه‌ای ندارند. اعمال قانون

در شرایطی که اجازه رشوه‌خواری گسترده داده می‌شود تنها به بدتر شدن اوضاع منجر خواهد شد. در چنین شرایطی هیچ سیاستی، هرچه که می‌خواهد باشد، قابل تعقیب نیست؛ چرا که شرط اساسی برای درگیر شدن با سیاست وجود ندارد. برای اینکه بتوانیم وظایف سیاسی خود را برای مردم ترسیم کنیم، و بتوانیم به توده‌ها بگوییم که برای چه چیزهایی باید تلاش کرد (و این همان وظیفه‌ای است که باید انجام دهیم!)، ابتدا باید درک کنیم که آنچه مورد نیاز است، سطح فرهنگی بالاتر توده‌ها خواهد بود. ما باید به این سطح والاتری برسیم، وگرنه حل مشکلات ما واقعا غیرممکن خواهد بود.

تفاوت بین مشکلات نظامی و فرهنگی

یک مشکل فرهنگی را نمی‌توان به سرعت مسائل نظامی یا سیاسی برطرف نمود. باید توجه کرد که شرایط پیشرفت بیشتر مانند گذشته نیست. شاید بتوان در هنگام یک بحران اساسی در ظرف چند هفته به یک پیروزی سیاسی دست پیدا کرد. می‌توان در عرض چندماه در زمینه نظامی موفق شد. اما در عرصه فرهنگی امکان موفقیت در عرض مدتی کوتاه غیرممکن است. این عرصه بنا به طبیعت خود به زمان طولانی‌تری نیاز دارد، و ما باید خود را برای این دوره طولانی آماده کنیم، نقشه خود را بر این اساس بریزیم، و حداکثر پشتکار و استمرار را در روش‌های خود به کار ببندیم. بدون این کار کیفی، حتی پرداختن به مسئله آموزش سیاسی امکان‌پذیر نیست. و تنها معیار سنجش نتایج تربیت سیاسی، بهبود حاصل در صنعت و کشاورزی است. ما نه تنها باید علف‌های هرزه بی‌سوادی و رشوه‌خواری را که در خاک بی‌سوادی می‌روید، بخشکانیم و از بین ببریم، بلکه باید به کمک تبلیغات، رهنمودها و جزوه‌ها واقعا به مردم تفهیم کنیم که این اقدامات منجر به بهبود اقتصاد ملی خواهد شد.

این مقولات وظایف کمیساریای آموزش سیاسی در ارتباط با سیاست نوین اقتصادیست و امیدوارم که این کنگره به ما کمک کند تا در این زمینه به موفقیت‌های بیشتری دست یابیم.

۱- این کنگره بین ۱۷-۲۲ اکتبر ۱۹۲۱ در مسکو برگزار شد و در آن ۳۰۷ هیئت نمایندگی حضور داشتند.

هدف اصلی این کنگره تصویب یک برنامه کاری برای سال ۱۹۲۲ و تعیین اشکال و روش‌های آژیتاسیون و تبلیغ در وضعیت موجود پس از طرح سیاست نوین اقتصادی بود.

لنین که توسط نمایندگان مورد تشویق قرار گرفت، در جلسه عصر روز ۱۷ اکتبر سخنرانی کرد.

ادارات تعلیم و تربیت سیاسی بر اساس فرمانی در ۲۳ فوریه ۱۹۲۰ و توسط نهادهای آموزش عمومی محلی (ولست، اویزد و گوبرنیا) تشکیل شد. کار آنها توسط کمیته مرکزی آموزش سیاسی در کمیساریای آموزش مردمی هدایت می‌شد.

۲- کمیته اجرایی مرکزی سراسر روسیه تصمیم خود را بر اساس گزارش لنین در مورد وظایف فوری دولت شوروی در ۲۹ آوریل ۱۹۱۸ تصویب کرد. پیشنهادات مندرج در آن گزارش و مقاله وظایف فوری دولت شوروی توسط لنین در شش‌تذخیره خلاصه شد که با برخی اضافات، به اتفاق آرا توسط کمیته مرکزی حزب در ۳ مه ۱۹۱۸ تأیید شد.

رجوع شود به شش‌تذخیره در مورد وظایف فوری دولت شوروی. نوشته لنین

۳- کنفرانس‌های اقتصادی گوبرنیا ارگان‌های محلی شورای کارودفاع بودند. آنها توسط کمیته‌های اجرایی شوراهای گوبرنیا مطابق با تصمیمی که توسط هشتمین کنگره سراسری روسیه شوراها در دسامبر ۱۹۲۰ تصویب شد، راه اندازی شدند.

مجموعه آثار، جلد ۳۳، آرشیو آثار لنین